



محورهای پژوهشی در دو رویکرد نگاه آلی و استقلالی به دانش صرف

محمد رضا مدرسی^۱

مصاحبه، آماده‌سازی و تدوین: احمد براریان مرزونی^۲

شناخت

حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا مدرسی سال ۱۳۶۸ ش در شهرستان کاشمر استان خراسان رضوی متولد شد. او سال ۱۳۸۶ وارد حوزه علمیه شده و تحصیلات مقدماتی را در مدرسه معصومیه قم به پایان برد. وی دانش آموخته مدرسه فقهی امام محمد باقر (ع) در مقطع سطح عالی و خارج است. وی دروس سطوح عالی و خارج را از محضر حضرات آیات و حجج اسلام سید محمد جواد شبیری، شهیدی، شورگشتی، حسینی نسب و شمس بهره برد و از پایان نامه سطح چهار خود با عنوان «بررسی مشروعیت شکنجه در اخذ اقرار یا جمع‌آوری اطلاعات از متهم» دفاع کرد. وی از سال ۱۳۹۳ ش تاکنون به تدریس دروس مقطع سطح یک حوزوی مشغول بوده است. همچنین در عرصه پژوهش، فعالیت‌هایی داشته، از جمله: مشارکت در تصحیح و بازبینی علمی کتاب دانش صرف، مشارکت در تصحیح و بازبینی علمی کتاب درآمدی بر علم صرف، مشارکت در تصحیح و بازبینی علمی کتاب صرف کاربردی در آیات و روایات، بازبینی علمی کتاب البهجة المرضیة فی اسلوبها الجدید. او هم‌اکنون عضو گروه علمی صرف در مرکز تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه می‌باشد.

چکیده

دانش صرف با وجود جایگاه مهم آن در شناخت ساختار واژگان و فهم معنای دقیق آنها، در فضای علمی حوزه علمیه با چالشی در تعریف هویت و اهداف خود مواجه است؛ چالشی که از

۱. عضو گروه علمی صرف، مرکز تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه.

۲. عضو گروه علمی ابن سکیت اهوازی، مؤسسه سید مرتضی (ع).

دوگانگی میان نگاه آلی و ابزاری به این دانش از یک سو و نگاه تخصصی و استقلال‌ی به آن از سوی دیگر نشأت می‌گیرد. حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا مدرّسی در این مصاحبه به بررسی این دوگانگی و تأثیر آن بر پژوهش و آموزش صرف می‌پردازد. مساله اصلی که وی تبیین می‌کند، عدم تفکیک میان دو رویکرد «صرف حوزوی» (آنچه طلباب برای فهم متون دینی به آن نیاز دارند) و «صرف بما هو صرف» (مباحث تخصصی این دانش، فارغ از کاربرد آن در فهم متون دینی) است؛ وضعیتی که سبب شده از یک سو ظرفیت‌های وسیع پژوهشی در ساحت معنایی دانش صرف شکوفا نشود و از سوی دیگر، سودمندی برخی از پژوهش‌های تخصصی به دلیل عدم تناسب با نیازهای عمومی طلباب مورد تردید قرار گیرد.

تفکیک این دو رویکرد از آن جهت دارای اهمیت است که صرف معنامحور تأثیر مستقیمی بر فهم متون دینی دارد و این در حالی است که عرصه معنایی دانش صرف با خلأهای جدّی مواجه است؛ به همین دلیل، لازم است که پژوهش‌های صرفی بر این دست از موضوعات متمرکز شده و تحقیقات کم‌فایده از اولویت‌های پژوهش خارج گردند تا نیازهای این عرصه با سرعت و کیفیت بیشتری تأمین شوند.

پرسش محوری مصاحبه این است که با توجه به دو رویکرد یاد شده، چه موضوعاتی برای انجام پژوهش‌های صرفی اولویت دارند و چگونه می‌توان میان نیازهای طلباب با ظرفیت‌های آموزشی - پژوهشی دانش صرف پیوند برقرار کرد؟ ویژگی شاخص این مصاحبه، تبیین دو رویکرد کلی «صرف حوزوی» و «صرف بما هو صرف» در دانش صرف و تأکید بر ضرورت عبور از بسندگی به قواعد لفظی و ورود جدّی به عرصه معنایی است؛ عرصه‌ای که می‌تواند میان دانش صرف با دانش‌های لغت، نحو، بلاغت و اصول فقه پیوندی عمیق برقرار سازد، صرف را از نگاه سطحی «ابزار تجزیه کلمه» برهاند و ظرفیت‌های آن را برای فهم لایه‌های عمیق‌تر معنا در قرآن و حدیث برجسته کند.

واژگان کلیدی

معناشناسی ساختارهای صرفی، روش‌های تعلیمی صرف، معنا محوری در صرف، رابطه صرف با بلاغت، علوم میان‌رشته‌ای ادبیات عرب و قرآن و حدیث

دو رویکرد در پژوهش‌های صرفی، نگاه آلی یا نگاه استقلالی

پرسش: یکی از کارهای لازم برای راهبری پژوهشی، نیازسنجی اولویت‌های پژوهشی است. شناخت نیازهای پژوهشی از رهگذر شناخت خلأهای پژوهشی و مسائل کار نشده در یک دانش می‌گذرد. به نظر شما چه موضوعاتی در دانش صرف همچنان نیازمند پژوهش و توسعه است؟

پاسخ: پیش از پاسخ به این پرسش لازم است نکته‌ای را نسبت به اصل کار نیازسنجی عرض کنم. یکی از مسائل محرک در پژوهش، «موضوع‌یابی» و شناخت ظرفیت‌های پژوهشی است. هر کسی که قصد پژوهش در دانشی را دارد، ابتدا باید سراغ خلأهای پژوهشی آن حوزه برود تا از تکرار مکررات جلوگیری شود. از این جهت، کار نیازسنجی دانش‌های ادبی بسیار حائز اهمیت است و جای تقدیر دارد. اما درباره سؤالی که مطرح کردید، به نظر می‌رسد دو نگاه نسبت به علم صرف، قابل تصور است. نگاه اول این است که علم صرف به عنوان یکی از علوم ادبیات (فارغ از این که ادبیات عرب در کار حوزوی به کار گرفته شود یا غیر حوزوی) جایگاه خود را دارد. در مقابل، نگاه دوم به علم صرف از جهت جایگاه آن در میان گروهی از علوم ادبی است که در حوزه علمیه تدریس می‌شود؛ یعنی مباحث آن در فقه و تفسیر و حدیث کارایی داشته باشد.

علت این تفکیک آن است که گاهی برخی مطالب تحلیلی صرف را وقتی به صحن آموزش صرف در حوزه می‌آوریم و می‌خواهیم درباره آن پژوهش کنیم، سریعاً با این پرسش و ابهام مواجه می‌شویم که جایگاه این مساله در مسیر حوزه چیست؟ در حالی که ممکن است آن پژوهش فی نفسه در علم صرف و مجموعه علوم ادبی مؤثر باشد. این چالش در سایر علوم ادبی از جمله نحو هم مطرح است. من ابتدا با یک مثال نحوی به مساله می‌پردازم و سپس از صرف مثال می‌زنم. مثلاً در دانش نحو نظریه «عامل و معمول» شاید برای رسالت طلبگی امروز اصلاً مهم نباشد؛ یعنی بررسی نگرش خاص «سیبویه» یا «ابن مضاء قرطبی» به بحث عامل و معمول ممکن است به کار حوزه نیاید؛ بلکه مهم آن است که ارتباط بین فعل و فاعل را پیدا کنیم و بفهمیم نحوهٔ اسناد چگونه است.

با توجه به مثال قبلی، اگر وارد بحث‌های صرفی شویم، ماهیت و چرایی تغییرات لفظی ممکن است برای طلبه‌ای که با نگاه تمدنی به مباحث حوزوی نگاه می‌کند، چندان به کار نیاید؛ این که مثلاً چرا گاهی «واو» تبدیل به «یا» شده است؟ یا چرا گاهی حرف «عَلَّه» حذف

شده است؟ یا این که مناشیء ثقات چیست؟ یا این که چرا گاهی کسره را بر «واو» ترجیح دادند و «واو» را تبدیل به یاء کردند، و گاهی «واو» را بر کسره ترجیح ندادند بلکه کسره را تبدیل به ضمه کرده‌اند؟ هیچ کدام از اینها ممکن است اولویت حوزوی نداشته باشند.

آن چه گفته شد، ناظر به برنامه عمومی حوزه است. بدون شک حوزه علمیه علاوه بر احتیاج به دانش صرف، به عنوان یک علم آلی مورد احتیاج برای همه طلاب، به مؤسسات تخصصی ادبیات هم نیاز دارد. یعنی نباید همیشه نگاه آلی به صرف داشته باشیم و بخواهیم از آن عبور کنیم یا برخی پژوهش‌ها را با آن نگرش ارزیابی کنیم. بلکه گاهی لازم است در خود صرف توقف کنیم؛ چه از جهت روش تعلیمی آن، چه از جهت چگونگی ورود به مباحث صرفی و چه مباحث جزئی. مثل این که بررسی شود چرا ادبا کلمه را بر سه قسم اسم، فعل و حرف تعریف کردند؟ چرا ماضی، مضارع و امر را از هم تفکیک کردند؟ چرا نهی را در کنار آنها نیاوردند؟ یعنی گاهی لازم است همان بحث قواعد لفظی و چرایی‌هایی که اشاره شد، در مؤسسات تخصصی، به صورت جداگانه از فضای عمومی حوزه، مورد بررسی قرار گیرد. اما طبیعتاً مخاطبان این سؤالات، خاص و محدود هستند.

مطلب دیگر، منابع پژوهشی صرف است. کتب قدما که طلبه برای پژوهش به آنها مراجعه می‌کند، عمدتاً نگاه «صرف بما هو صرف» دارند، نه نگاه «صرف در حوزه». اگر بخواهیم طلبه را تشویق به کار پژوهشی کنیم و از او بخواهیم چرایی قواعد را در کتب صرفی پژوهش کند، از یک سو طلبه را با آن بحث‌های «صرف بما هو صرف» درگیر کرده‌ایم و از سوی دیگر، کتاب‌های درسی او در فضای «صرف در خدمت حوزه» تألیف شده است. یعنی بعد از رواج کتاب‌های جدید همچون «صرف ساده» دیگر آن تحلیل‌ها مشاهده نمی‌شود؛ چرا که این کتاب‌ها دیگر به سبک «صرف میر» و «تصریف» پیش نرفته است که بخواهد به منشأ ثقات و چرایی قواعد اشاره کند. این در حالی است که در کتاب‌های آموزشی قدیمی، این رویکردها، در همان فضای آموزشی به خواننده منتقل می‌شد؛ هرچند معلوم نیست بعضی از این تحلیل‌ها مطابق واقع بوده باشد. مثلاً در «شرح امثله» می‌گفتند: خواستیم «ضربوا» را بسازیم، سه «ضرب» بود؛ برای خلاصه کردن، آنها را ادغام کردیم و «واو» را آوردیم که نماینده جمع باشد. حالا چرا «واو» انتخاب شد؟ چون لب‌ها ضمیمه و جمع می‌شد. اینها مباحثی هستند که ممکن است عموم طلاب به آنها نیاز نداشته باشند، اما در ساحت «صرف بما هو صرف» قطعاً لازم است.

با این حال به نظر می‌رسد که باید هر دو رویکرد را در کنار هم دید، چون هر کدام از جهاتی مهم به نظر می‌رسد. با این زاویه دید، اگر نگاهی جامع به مباحث صرفی داشته باشیم، می‌توان گفت که موضوعات پژوهشی صرفی کم نیستند؛ هم مباحثی که برای عموم طلبان به کار می‌آید و هم مباحث تخصصی. اما اولویت، طبیعتاً با مواردی است که در نگاه حوزوی به آن نیاز داریم. با این نگاه، دیگر صرف را نامریی نمی‌بینیم، بلکه آن را در بحث‌های تجزیه و ترکیب و در بحث‌های فهم متن، پررنگ‌تر مشاهده می‌کنیم.

علم صرف بسیار پرکاربرد است؛ حتی بیش از لغت و نحو. کاربرد زیاد صرف به گونه‌ای است که گاهی سؤال می‌شود: اصلاً اثر صرف کجاست؟ در حالی که از همان لحظه ورود به تحلیل جمله، فعل را تشخیص می‌دهید، اسم را تشخیص می‌دهید، ساختار فعل و اسم را تشخیص می‌دهید؛ در همه این مراحل شما از دانش صرف بهره‌برداری می‌کنید. مثل استفاده ما از دانش صرف مثل کسی است که به جنگل رفت و وقتی برگشت، هنگام توصیف گفت: آن‌جا آن‌قدر درخت بود که جنگل را ندیدم! گاهی این‌قدر کارهای صرفی در تحلیل جمله، زیاد است که سؤال می‌شود: اثر صرف خواندن ما چیست؟ ما باید از این مباحث پیشینی که «صرف قطعاً کارآمد و لازم است» عبور کنیم تا به مسائل پژوهشی دانش صرف برسیم.

زمینه‌های پژوهش صرفی

پرسش: با توجه به دو رویکردی که مطرح کردید، چه موضوعاتی را برای پژوهش‌های صرفی پیشنهاد می‌کنید؟

۱. ریشه‌شناسی و ارتباط‌شناسی ساختارهای صرفی

پاسخ: در مسائل دانش صرف، یک سری بحث‌های ساختاری وجود دارد که البته در این زمینه کار کم نشده است؛ مخصوصاً با توجه به این‌که نگاه‌ها به چرایی ساختارها معطوف بوده است، کارهای قابل توجهی در این زمینه انجام شده است، اما هنوز هم زمینه پژوهش در این عرصه وجود دارد. به عنوان مثال، آیا ساختار امر، ساختاری مستقل از مضارع است؟ چرا ما در شش صیغه مخاطب، امر داریم؟ آیا هشت صیغه دیگر (صیغه اول تا ششم و صیغه سیزدهم و چهاردهم) فقط با لام امر ساخته می‌شوند؟ یا ممکن است در مخاطب‌ها هم امر با لام داشته باشیم؟ پژوهش متناسب با این سؤالات، آن است که پژوهشگر استعمالات را ببیند تا به نتیجه برسد که آیا ساختار امر، برگرفته از مضارع است یا ساختاری کاملاً مستقل به حساب می‌آید. این یک نگاه ساختاری بود که بنده نزدیک به ۵۰ - ۶۰ نقطه پژوهشی را از این منظر جمع کرده‌ام. این نگاه ساختاری مهم است، اما تنها یک بُعد کار است.

۲. ابعاد معنایی ساختارها

عمده کاری که به نظر بنده در فضای حوزه انجام نشده، ابعاد معنایی ساختارهاست. چیزی که اکنون جوامع عربی مثل جامعه‌الازهر به شدت به آن اشتغال دارند. کاری که زمینه تولید علم دارد، بحث معناشناسی ساختارهاست. این مساله در صرف، حداقل در کتب درسی ما، غریب بوده و چندان به آن پرداخته نشده است.

در بحث‌های معناشناسی می‌گوییم: ساختار «فَعَلَ» بر تحققِ حدث در زمان گذشته دلالت می‌کند، اما ارتباط این فعل با معنای گذشته چیست؟ آیا در فعل‌های ماضی که عین الفعل مفتوح دارند اشتراک معنایی وجود دارد؟ در تعریف فعل مضارع، می‌گوییم: فعلی است که تحققِ حدث در زمان حال یا آینده دلالت می‌کند. حال باید این سؤال را مطرح کرد که آیا این فعل، می‌تواند هم بر حال و هم بر آینده دلالت کند؟ اگر هم بر حال و هم بر آینده دلالت کند، از قبیل «استعمال در اکثر از معنای واحد» است؟ یا معنای استمرار، چیزی غیر از زمان حال یا آینده‌ای است که گفته شد؟ این نگاه‌های معناشناسی یعنی فراتر رفتن از ساختارها و تغییرات لفظی.

شاید یکی از پررنگ‌ترین نقاط عطف معنایی، در بحث ثلاثی مزیدها باشد. دانش لغت در معنا کردن واژگان، مواردی مثل «ضاربه» را به گونه‌ای معنا کرده که معنای مشارکتی و دوطرفه از آن فهمیده می‌شود؛ در این صورت این سؤال مطرح می‌شود که چرا با وجود ورود دانش لغت، دانشمند صرفی به معانی ابواب پرداخته است و مثلاً مطرح کرده که یکی از معانی باب مفاعله، مشارکت است؟ پاسخ این است که هدف او شناسایی دقیق معنای مشارکت است. این کار در شناخت نحوه مشارکت، ثمره خود را نشان می‌دهد. تصویری که ذهن من و شما از مشارکت دارد این است که با هم، کاری انجام دهیم؛ اما این غیر از آن مشارکتی است که ادبا می‌گویند. مشارکت در کلام ادبا این است که من در قبال کار شما کاری بکنم و شما در قبال کار من کاری بکنید؛ مانند مکاتبه. در این صورت آیا مشارکت به معنای این که عده‌ای با هم، کاری را انجام دهند هم مشارکت محسوب می‌شود یا خیر؟ اگر نیست، چگونه مرحوم علامه طباطبایی ذیل آیه «وَاصْبِرْ وَاصْبِرْ وَاصْبِرْ»^۳ بر پایه معنا کردن «صابروا» به صبر جمعی، چندین صفحه از تفسیر خود را به مباحث اجتماعی اختصاص داده‌اند؟ مشارکتی که

۳. آل عمران، ۲۰۰.

مرحوم علامه بیان می‌کند در ظاهر، غیر از مشارکتی است که در ادبیات گفته شده است. ایشان «صبر» را به صبر دسته‌جمعی معنا می‌کند؛ یعنی علاوه بر صبر فردی، صبر همگانی. در حالی که در ادبیات، مشارکت را به فعل تقابلی معنا کرده‌ایم. پس مرحوم علامه مبتنی بر چه نکته ادبی، مشارکت در آیه یاد شده را این‌گونه معنا کرده است؟

مثال دیگری مطرح می‌کنم. تفاوت معنای «مطاوعه» با فعل مجهول دقیقاً کجاست؟ تفاوت فعل «نزل» با فعل «تنزل» و «نزل» و «انزل» چیست؟ همه اینها را در فارسی «نازل شد» معنا می‌کنیم، اما قطعاً تفاوت معنایی این ساختارها مهم است، یا مثلاً تفاوت تعدیه باب افعال و تعدیه باب تفعیل چیست؟ این جزو مباحثی است که قدما را هم به چالش کشیده و دو نظر کاملاً مخالف در مورد آن وجود دارد. برخی می‌گویند: هیچ تفاوتی ندارند؛ در حالی که برخی دیگر می‌گویند: تفاوت دارند. از این‌جا می‌توانیم به سخنان ابن جنی از قدما و مرحوم مصطفوی از متأخران پُل بزنیم.

تحلیل‌هایی که درباره گره‌خوردن معنا با ساختار ارائه می‌دهند؛ این یکی دیگر از کارهای انجام نشده در حوزه است؛ همان امتداد تفکر امثال مرحوم علامه مصطفوی که می‌گویند: هر بابی، روح معنایی خاص خود را دارد. یک گوهر معنایی خاص که از نظر ایشان با حرف زاید آن باب مرتبط است؛ مثلاً باب تفعیل، تشدید دارد؛ می‌گویند در این تشدید، شدتی نهفته است. پس همه فعل‌هایی که با معانی مختلف باب تفعیل (تکثیر، تعدیه، نسبت دادن به صفت و ...) می‌آیند، باید از همان دالان تشدید بگذرند و معنای واحدی در آنها هست. درباره باب مفاعله، ایشان قائلند که روح معنایی این باب، استمرار است. می‌گویند: «سَفَرٌ زَيْدٌ» با «سَافِرٌ زَيْدٌ» فرق می‌کند. در اولی اصل سفر رفتن، پررنگ است ولی در دومی امتداد سفر برجسته می‌شود.

بخش اسم هم که معرکه آرا است. بحث معانی صفت مشبّهه، معنای اسم فاعل، معنای صیغه مبالغه. آیا مبالغه، همیشه کمی است یا مبالغه کیفی هم داریم؟ در روایت «من ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر»^۴ «کذاب» یعنی بسیار دروغگو؟ روشن است که تعدّد حدوث در این‌جا ملاک مبالغه نیست چون مبالغه همیشه کمی نیست و مبالغه کیفی هم در زبان عربی وجود دارد. این مباحث اثر تفسیری و گاهی اثر فقهی دارند.

۴. بحار الانوار، ج ۱۰۹، ص ۱۴۴.

اگر حکمی بر عنوان «کذاب» بار شود، باید به این سؤال پاسخ داد که این عنوان، «کذاب» کیفی را هم شامل می‌شود یا نه؟ این یک اثر فقهی مستقیم است.

تحلیل تفاوت ساختارهای قریب المعنی در صرف نیز بسیار مهم است. مثلاً در زبان عربی هم «راحم» داریم و هم «رحیم»؛ هر دو را به معنای مهربان در نظر می‌گیریم، اما باید سؤال کنیم که چه تفاوتی میان آنها وجود دارد؟ هم «جریح» به معنای مجروح داریم و هم «مجروح». معنای این دو، چه تفاوتی با هم دارد؟ آیا یکی ثبوت بیشتری دارد و دیگری ثبوت کمتر؟

به نظر می‌رسد که نبودن این نگاه‌های معنایی یک خلاً جدی در فضای حوزه است. خود ما در دفتر تدوین، گام بعدی که برای تألیف، ترسیم کردیم، این است که اگر قرار باشد کتابی بعد از «صرف ساده» و «دانش صرف» بیاید و آموزش صرف را ارتقا دهد، اثری است که به این ساختارهای معنایی، دقت بیشتری داشته باشد.

۳. بازپژوهی ریشه‌شناسانه تغییرات لفظی

با آن نگاه «صرف بما هو صرف»، بحث‌های علل و منشأ تغییرات لفظی را شاید بتوان دوباره بازپژوهی کرد و چه بسا به نظریات جدیدی رسید؛ به گونه‌ای که حتی شاید بتوان چیزهایی را که برای ادبا مسلم بوده است، تغییر داد. مثلاً «فعل به معنای مفعول» چیست؟ صفت مشبیه است یا اسم مفعول؟ این بحث ممکن است مرتبط با کار حوزوی نباشد، اما کسی که از نگاه «صرف بما هو صرف» به آن نگاه می‌کند، برایش مهم است که این ساختار را چه بنامد: اسم مفعول، صفت مشبیه، یا چیز دیگر؟ در جریان تدوین کتاب «دانش صرف» همین موضوع، محل بحث قرار گرفت و سؤال شد که این را کجا باید مطرح کنیم. در نهایت آن را ذیل بحث مفعول مطرح کردیم ولی همچنان این سؤال باقی است که این وصف‌ها ماهیتاً صفت مشبیه است یا اسم مفعول؟ اینها کارهایی است که باید در ادامه راه دانش صرف انجام شود.

۴. روش‌های تعلیمی صرف

یکی دیگر از جهات قابل پژوهش، روش‌های تعلیمی صرف است. از جمله چالش‌های فعلی در آموزش صرف، تنوع سبک‌هاست. برخی فارغ از قواعد صرفی، فقط ضرب‌آهنگ‌ها را به فرد یاد می‌دهند؛ مثلاً در فضای غیر شیعه، پاکستانی‌ها از یک ریشه، ماضی، مضارع، مصدر، معلوم،

مجهول، اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان، اسم زمان را ردیفی می‌سازند. این باعث می‌شود که مخاطب در گذر زمان، بدون این که قاعده قلب و اعلال را بداند، «قال» و تمام مشتقات آن را در ذهن داشته باشد. یک نگاه دیگر این است که در تعلیم صرف، اول از ساختارها وارد شویم، بعد تغییرات لفظی را بگوییم. نگاه سوم، شیوه کتاب‌هایی همچون «صرف ساده» و «دانش صرف» است که اول قاعده را (قواعد مشترکه قواعد اختصاصی) را یاد می‌دهد و سپس از طلبه می‌خواهند مبتنی بر آنها، صرف فعل را انجام بدهد. کدام درست‌تر است؟ مزایای هر کدام چیست؟ این در مورد بخش فعل است.

در بخش اسم، مشکل شدیدتر است. آیا نمی‌شود این بحث‌ها را با ساختاری بهتر و در یک سیر علمی بهتر ارائه کرد؟ مثلاً از جمله بحث‌هایی که در پشتوانه کتب درسی صرف مطرح شده، ترتیب مباحث اسم است که از کجا شروع کنیم. سیری که کتاب «صرف ساده» دارد، قدیمی نیست. مرحوم رضی به تبع ابن حجب کاملاً متفاوت با این سبک بحث می‌کند. مباحث اسم به چه ترتیبی بیاید؟ اول مهم‌ترین بیاید؟ اول جامد و مشتق بیاید؟ اگر جامد و مشتق بیاید، نیاز به پشتوانه‌ها و مقدماتی هست. آنها را کجا بگوییم؟ خود این، می‌تواند یک پژوهش باشد که ترتیب مباحث را از کجا شروع کنیم.

۵. توسعه مسائل دانش صرف؛ به ویژه مسائل معنامحور

پرسش: آیا قواعدی در بُعد صرفی زبان عربی وجود دارد که در کتب صرف، اساساً به آنها اشاره نشده باشد؟ سؤال دیگر این است که آیا قواعد موجود، نیازمند بازپژوهی بر اساس استعمالات و اصلاح نقایص احتمالی است یا خیر؟

پاسخ: در ساحت تغییرات لفظی فعلاً چیزی به ذهن بنده نمی‌رسد و شاید واقعاً چیزی نباشد. اما در ساحت معنایی این‌طور نیست. در ساحت تغییرات لفظی، حداقل در قرآن که در دسترس ادبا بوده و مکرراً به آن رجوع می‌کردند، سعی شده قواعد به نحوی باشد که تا جای ممکن، شامل کلمات قرآنی بشود. کلمات روایی هم همین‌طور. در فضای شیعه، ما تجزیه و ترکیب روایت، کم داریم، ولی در فضای اهل سنت، کم نیست. اما در این‌جا هم می‌توان نسبت به بحث صحت تبیین قواعد، تأملاتی داشت. با نگاه تصحیح، ممکن است به این نتیجه برسیم که مثلاً فلان مطلبی که مرحوم رضی گفته، درست نیست. مثلاً ایشان یکی از معانی مصدر میمی را «سبیت» می‌داند. به عقیده ایشان، وقتی می‌گوییم «السواک مرضاة الرب» یعنی

مسواک زدن باعث رضایت خداوند متعال می‌شود. با نگاه انتقادی می‌بینیم که اصلاً در سیاق کلمات عربی، اگر کلمه «مرضاة» گفته نمی‌شد و به جای آن از کلمه «رضی»^۱ استفاده می‌شد، باز هم همان معنا قابل برداشت بود و این خصوصیت ساختاری مصدر میمی نیست. این نگاه‌های انتقادی، قابل طرح است. یا ممکن است شما به بیان جدیدی برای این که چند قاعده تبدیل به قاعده ای واحد شود، ارائه کنید. به هر حال، احساس می‌کنم بخش قابل توجهی از مباحث تغییرات لفظی به صورت مستوفی و کامل انجام شده است؛ اما در ساحت معنایی، کارهای انجام نشده، خیلی زیاد است. البته کارهایی مثل کتاب «صرف کاربردی» آقای کشمیری می‌تواند فتح بابی برای ادامه این راه باشد ولی هنوز جای کار وجود دارد.

۶. ارتباط میان دانش صرف و سایر علوم ادبی

پرسش: درباره رابطه دانش صرف با سایر علوم به ویژه ارتباط آن با دانش لغت هم نظرتان را بفرمایید.

پاسخ: نسبت صرف و لغت، یک نسبت دوسویه است. البته خدمت صرف به لغت بیشتر از خدمتی است که لغت به صرف می‌کند. وقتی شما با یک کلمه مواجه می‌شوید، بدون صرف نمی‌توانید به سراغ لغت بروید، ولی بدون لغت می‌توانید به سراغ صرف بروید. لذا به عقیده بنده، صرف دروازه ورود به لغت است؛ چون شما وقتی مثلاً با «نستعین»^۵ مواجه می‌شوید، ابتدا باید حروف اصلی آن از حروف زائد جدا شود و ریشه و باب این فعل مشخص گردد. شما «نستعین» را در کتاب لغت پیدا نمی‌کنید؛ در هیچ لغت‌نامه‌ای چهارده صیغه ماضی، چهارده صیغه مضارع، شش صیغه امر، معلوم و مجهول و امثال اینها برای ثلاثی مجرد و مزید ذکر نمی‌شود، لذا طلبه باید بتواند با استفاده از دانش صرف، فعل را به صیغه اول ماضی یا مصدر ثلاثی مزید که در کتاب لغت آمده، برگرداند تا بتواند معنای آن را در کتاب لغت پیدا کند. از طرف دیگر، خروجی کار صرف که تحلیل ساختار بود، گاهی متوقف بر لغت است؛ مثلاً وقتی شما شک می‌کنید بین این که عین الفعل این کلمه واو است یا یاء، نهایتاً باید به لغت مراجعه کنید. یا اگر در لازم و متعدی شک کنید شکتان با مراجعه به لغت برطرف می‌شود. یا مثلاً وقتی با کلمه‌ای مواجه می‌شوید که وزن آن «فعلیل» است ممکن است نتوانید تشخیص بدهید که صفت مشبّهه است یا صیغه مبالغه؟ این گونه مسائل را لغت حل می‌کند؛ دانش صرف دیگر در این جا نمی‌تواند به شما کمکی بکند.

نسبت صرف و نحو هم به نظر می‌رسد این گونه باشد که در اطلاعات، صرف مقدّم بر نحو است. لذا بعضی از مدارس موفق، صرف را یک دور تمام می‌کنند، بعد وارد نحو می‌شوند. البته کسانی که صرف را در کنار نحو آموزش می‌دهند، خروجی بهتری می‌گیرند. در دایره کاربرد جمله هم به نظر می‌رسد که صرف، مقدّمه نحو است، اما در برخی موارد، ممکن است نحو، خادم صرف شود. به عنوان مثال، اگر کلمه «اعلم» را به تنهایی ببینیم، دو احتمال درباره آن به ذهن می‌رسد؛ ممکن است صیغه سیزدهم مضارع معلوم ثلاثی مجرد باشد و همچنین ممکن است اسم تفضیل باشد. این در حالی است که وقتی این کلمه را در جمله ببینیم، دانش نحو می‌تواند به تحلیل صرفی ما کمک کند و تعیین کند که کدام احتمال، صحیح است. به صورت میدانی هم خدمات بین این دو دانش، متقابل است اما در این جا هم خدمات صرف بیشتر است؛ چون صرف، اسم را از فعل تشخیص می‌دهد، لازم را از متعدی تشخیص می‌دهد، مصدر را از غیر مصدر تشخیص می‌دهد، جامد را از مشتق تشخیص می‌دهد و معلوم را از مجهول تشخیص می‌دهد تا این گونه، کار نحو راحت شود.

در بلاغت، ما بلاغت جمله‌ها (بلاغت در خدمت تکمیل کار نحو) را بیشتر دیده‌ایم اما مباحث بلاغت کلمه (بلاغت در خدمت تکمیل کار صرف) را کمتر دیده‌ایم؛ مشابه آن کاری که امثال دکتر سامرایی انجام دادند. بلاغت کلمه، جای کار بیشتری دارد؛ یعنی بعد از این که صرف تعیین کرد این اسم فاعل است یا مثلاً فعل مضارع، به سراغ بررسی بلاغة الکلمة برویم. البته بعضی از مباحث آن در بلاغت رایج وجود دارد، اما نه به آن پرنرنگی که در رابطه بلاغت و نحو مطرح شده است. خبریه یا انشائیّه بودن جمله، تقدیم و تأخیرها و امثال آن، مباحث مهمی هستند که همگی ناظر به جمله‌اند و می‌توانند موضوع مطالعه میان‌رشته‌ای در دانش‌های نحو و بلاغت باشند. در مقابل، فضای بلاغة الکلمة غربتی دارد که اتفاقاً صرف می‌تواند تا حدّی ما را به این سمت ببرد.

به عنوان مثال، آیا کاربری دو حالت «مَنْ يُشَاقُّ» و «مَنْ يُشَاقُّ» در آیات قرآن، تفاوت معنایی هم دارند؟ چرا در عبارت «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ»^۶ به جای ساختار خبری، از فعل امر «ارْضَعْنَ» استفاده نکرد؟ در مثال دیگر، قرآن کریم می‌فرماید:

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ^۷

۶. البقرة، ۲۳۳.

۷. الملکه، ۱۹.

چرا اسم معطوف و معطوف علیه از یک جنس نیستند بلکه فعل بر اسم فاعل عطف شده است؟ چرا به صورت «صافات و قابضات» یا «یصفقن و یقبضن» نیامده است؟ اینها مسائل مرتبط با بلاغت کلمه است. بخشی از آن در بلاغت رایج است، اما بخشی از آن نیز در بلاغت رایج، چندان مورد توجه نبوده و باید به آن پرداخته شود. به نظر بنده دروازه ورود به بلاغة الکلمة دانش صرف است و در این جهت می‌تواند خادم خوبی برای بلاغت باشد. اما درباره این که بلاغت به صرف کمک کند، کمتر موردی در ذهنم است که بلاغت بخواهد اثری در تشخیص‌ها یا فهم‌های صرفی داشته باشد. یکی از ریزموضوعات پژوهشی بلاغة الکلمة این است که آیا قواعد جوازی که در قرآن به انحای مختلف به کار رفته است، فایده معنایی دارد یا خیر؟ در همین زمینه، دو سه قول مطرح است. برخی گفته‌اند صرفاً تغییر لفظی است؛ برخی دیگر گفته‌اند نکته معنایی هم دارد؛ بعضی هم گفته‌اند گاهی لفظی است (مثل سبک شدن آوای جمله) و گاهی معنایی.

۷. تفاوت رویکردها در قاعده‌سازی

پرسش: بعضی از اساتید معتقدند که ممکن است بعضی از قواعد بیان‌شده، واقعی نباشند؛ یعنی در فضای انتزاعی و با هدف منظم‌سازی قواعد دستوری شکل گرفته باشند و به همین جهت، بحث استثنایا به وجود آمده است، با این که بی‌قاعده بودن زبان با حکیمانه بودن آن منافات دارد. نظراتان در مورد این دغدغه منتقدان چیست؟

پاسخ: بله، نکته خوبی است. این خود، دریچه‌ای است به این بحث که اصلاً نگاهمان به زبان عربی چیست؟ آیا نگاه، این است که زبان عربی از یک حکیم صادر شده است یا این که حکیمانه نیست و در طول دوران، رشد کرده تا به این میزان از قاعده‌مندی رسیده است؟ گویا پیش‌فرض ادبا این است که یک خردی در پس شکل‌گیری زبان بوده است؛ یا خرد خداوند حکیم و یا خرد انسانی. از این جهت، ادیب، یک پیش‌فرض دارد و بر اساس آن می‌خواهد واقعیتی را که اکنون در زبان رخ داده تحلیل کند. از این‌جا به بعد دیگر به ذهن ادیب بستگی دارد که چگونه می‌خواهد تحلیل کند؛ آیا می‌خواهد این اتفاقی که افتاده را توسعه دهد و بگوید که این واقعیت، به عنوان یک ارتکاز تکلمی عرب، در همه جا هست، هرچند که استعمال نشده باشد؟ یا این که قاعده کلی نمی‌دهد و گستره جریان قواعدش را متناسب با استعمال تنظیم می‌کند. از همین‌جاست که آن نگاه بصری و کوفی شکل می‌گیرد؛ بصری سعی می‌کند ابتدا یک احداث قاعده کلان انجام دهد و بعدها نهایتاً جاهایی را از ذیل قاعده‌اش خارج کند

و برایش تبصره بزند اما کوفی می‌گوید که قواعد شما صرفاً باید دایرمدار استعمال باشد. عمده تفاوت بین بصری و کوفی دقیقاً همین نگاه است؛ نگاهی که بخواهد همه چیز را قاعده‌مند پیش ببرد یا نگاهی که می‌گوید: من هستم و این استعمال و من هستم و توجیه همین نکته، با توجه به این که مبنای حاکم بر ادبیات، مبنای بصری بوده است، طبیعتاً در صرف هم این اتفاق افتاده و رَشَحَات آن تفکّر آمده است. این گونه است که وقتی ادیب با «يَحْصُمُونَ»^۸ در قرآن مواجه شده در تحلیلش به این نتیجه رسیده که این فعل از باب افتعال و از ریشه «خصم» است. سپس قواعدی که در آن اعمال شده را با مهندسی معکوس، بازسازی کرده و همین حالت را مثلاً در «يَهْدِي»^۹ هم مشاهده کرده است. در نهایت با توجه به ذهن قاعده‌مندی که داشته، این قاعده را تعمیم می‌دهد و می‌گوید که اگر از عرب آن زمان سؤال می‌کردیم طبیعتاً به ما می‌گفت که می‌توانیم فلان فعل را هم همین‌طور استعمال کنیم.

این‌جا نمی‌شود بر ادیب خرده گرفت. مبنای او همین است؛ اصلاً رسالتش را در این می‌بیند که باید از ادبیات، یک قانون کلی استخراج کند. لذا این که مثلاً بعضی از اساتید می‌فرمایند «وقتی خصم نداریم و فقط یخصمون داریم، ادیب باید بگوید که این قاعده فقط برای مضارع است»، با نگاه مبنایی آن ادیب منافات دارد. حتی گفته می‌شود که ادیب باید بررسی کند و ببیند که این قاعده در چه ریشه‌هایی پیاده شده است. اگر این کار را انجام داد، متوجه می‌شود که این قاعده فقط شامل ۱۰ ریشه می‌شود که همه آنها یک ویژگی مشترک دارند. بله ما می‌توانیم این رویکرد را در پیش بگیریم اما نمی‌توانیم به آن ادیب اشکال کنیم چون نگاه او این گونه نیست.

لذا به نظر بنده ما در این مقام باید دو کار انجام دهیم. یکی این که برای مرحله آسان‌سازی آموزش، به سوی واکاوی‌های متن برویم؛ کارهایی که امثال مؤسسه کامپوتری نور انجام می‌دهند و کلمات متون دینی را از جهت صرفی، نحوی و لغوی بررسی می‌کنند. این کار، پایگاهی از داده را به ما می‌دهد که عیار هر بحث و حدود و ثغور هر قاعده را در بستر استعمالات متون دینی مشخص می‌کند. در این فضا ممکن است در مرحله آموزش مثلاً به این نتیجه برسیم که این قاعده اصلاً در متون دینی، موردی ندارد لذا نیاز نیست در کتاب آموزشی بیانش کنیم.

۸. یس، ۴۹.

۹. یونس، ۳۵.

البته بنده دایره استعمالی مورد نیاز طلاب را محدود به آیات قرآن و روایات نمی‌بینم؛ طلبه به هر حال مبتنی بر صرفی که خوانده است، می‌خواهد سیوطی و مغنی بخواند؛ شما نمی‌توانید در حدّ آیات قرآن به او صرف تحویل دهید. فرض بفرمایید که در آیات قرآن و روایات هیچ کلمه‌ای از باب افعول نداشته باشیم. با این حال در افعال قرب، «اِخْلُوقْ» را مطرح می‌کنند. لذا دایره استعمالات حتی باید کتب درسی و منابع پژوهشی درسی را هم شامل شود. با این نگاه، هر مقداری از قواعد را که طلبه به آن نیاز دارد، ارائه دهیم.

نکته دیگر این که اگر ما با مبنای حکمت واضح پیش برویم، هیچ جایی در مباحث صرفی و نحوی، سماعی بودن و استثنایی بودن را نخواهیم داشت. نهایت امر این است که ما قاعده‌اش را نتوانسته‌ایم استخراج کنیم و مثلاً نتوانستیم بفهمیم که چرا «اِسْتَحُوْذٌ»^{۱۰} تبدیل به «استحاذ» نشده است؟ آیا به خاطر خصوصیتی از خصوصیات حروف این کلمه است؟ آیا علت آن به معنای این ریشه بر می‌گردد؟ در چنین مواردی با توجه به آن مبنا، باید بگوییم که ما نکته این استعمالات را پیدا نکردیم؛ اما اگر بر ریشه‌های اجوفی که به باب استفعال رفته و در معرض قاعده قرار نگرفته‌اند، متمرکز شویم چه بسا به یک قاعده برسیم. به نظر می‌رسد که این، نظریه قابل دفاعی باشد اما اثبات مبنایی که پشتوانه آن است سخت به نظر می‌رسد؛ چون بالفرض هم که واضح اولیه، حکیم باشد، اما خروج از آن حکمت وضع در بعضی کلمات، دور از ذهن نیست؛ آن‌چنان که شما می‌بینید در همان زمان، چندین لغت فصیح داریم که همه آنها با هم، لغت فُصحی^۱ را می‌سازند. این قواعد فصیح، هر کدام با یک نکته‌ای پیش می‌رفتند و بعدها در تجميع استعمالات، گردآوری شدند و انسجام پیدا کردند.

بحث دیگری که با مطالب پیشین ارتباط دارد، این است که تغییرات جوازی مثل آن‌چه که در جواز سه حالت «مَنْ يَرْتَدُّ»،^{۱۱} «مَنْ يَرْتَدُّ»^{۱۲} و «مَنْ يَرْتَدُّ» گفته می‌شود به چه معناست؟ یعنی برای عرب، فرق نداشته که چگونه سخن بگویند و همه اعراب در هر زمانی که می‌خواستند استعمال کنند، هر یک از این سه وجه را می‌توانستند انتخاب کنند؟ وقتی بررسی کنیم متوجه می‌شویم که این‌گونه نبوده بلکه هر قبیله به یک شکل سخن می‌گفته و در آن، تجميع استعمالی که ادبا انجام داده‌اند سه روش به وجود آمده است.

۱۰. المجادلة، ۱۹.

۱۱. البقرة، ۲۱۷.

۱۲. ابراهيم، ۴۳.

حالا سؤال این‌جاست که حکمت وضع کدام است؟ حکمت وضع به جواز است یا به وجوب؟ هر کدام از این حالات، به اهالی لهجه، مربوط است؟ وقتی این موارد را می‌بینید ممکن است احساس کنید که در برخی موارد، آن فضای تکلمی، مقداری از حکمت‌های وضع فاصله گرفته باشد اما چه بسا بتوانید با بررسی استعمالات آن لهجه خاص حکمتی که در پس این استعمال بوده است را پیدا کنید. پس می‌توانیم به استعمالات لهجات برگردیم و دوباره شروع به قاعده‌سازی کنیم. چون استعمالات فصیح، در ابتدا جدا از هم بودند و بعداً جمع شدند تا در نهایت، لغت فصیح را شکل دادند به گونه‌ای که هر کسی در آن دایره صحبت می‌کرد، فصیح شمرده می‌شد؛ البته خودشان گفته‌اند که مثلاً حجازیون نسبت به بقیه فصیح‌تر هستند ولی به هر حال، این نکته، نکته مهمی است که لغت فصیح را باید از آن استعمالات قبیله‌ای پیدا کرد و بعد، امتدادهای استعمالی آن را مورد بررسی قرار داد.

این کار، ثمره هم دارد؛ مثلاً در پاسخ به این که چرا قرآن یک جا می‌فرماید:

وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ^{۱۳}

و جای دیگری می‌فرماید:

وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ^{۱۴}

برخی ممکن است بگویند که در اینجا اختلاف معنایی وجود دارد. در مقابل، با توجه به بحث لهجات، می‌توان این احتمال را نیز مطرح کرد که تفاوت استعمالی یاد شده صرفاً به خاطر بهره‌گیری قرآن از لهجات مختلف است و نکته معنایی ندارد. این که قاعده‌ها را با این نگاه بازخوانی کنیم به نظر می‌آید که مناسب باشد؛ حتی چه بسا بتوان در ادامه این مسیر به قاعده‌های جدیدی که مبتنی بر همان قواعد سابق هستند دست پیدا کرد.

میزان نیاز طلاب به تحصیل دانش صرف و تسلط بر آن

پرسش: چه مقداری از دانش صرف در راستای کار طلبگی، مورد نیاز است؟ حدود و ثغور مطالعه صرف، چه مطالعه آموزشی و چه مطالعه پژوهشی را هم بفرمایید.

۱۳. الحشر، ۴.

۱۴. النساء، ۱۱۵.

پاسخ: با توضیحاتی که گذشت، پاسخ این سؤال تا حدودی روشن شد. این که ما برای متن‌خوانی و متن‌فهمی به صرف نیاز داریم و اگر کسی بگوید نیاز نداریم، به خاطر آن است که ضرورتش را نمی‌بیند و حال او همانند قضیه جنگل و درخت‌هاست. از او می‌پرسند: جنگل چه طور بود؟ در جواب می‌گوید: درخت‌ها نگذاشتند جنگل را ببینم!

صرف، در لایه اولش قطعاً باید در دست طلبه باشد و البته به جهت قاعده‌مند بودنش، یک مقدار فرار هم است. نکته‌ای که باید در صرف به آن دقت داشت، این است که ما یک وقت، صرف تعلیمی را مدّ نظر داریم و یک وقت، حاصل مصدر «صرف» مدّ نظرمان است. یعنی یک وقت، شما به طلبه پایه یک به آن نگاه اول، قاعده و بعد فعل، می‌خواهید بگویید که این «قَوْل» شده است «قال»؛ مثلاً طبق کتاب صرف ساده به او آموزش می‌دهید که این قاعده هشتم اعلال است، یا طبق کتاب «دانش صرف» به او می‌گویید که قاعده دوم مشترک است. این دانش، اصلاً لازم نیست؛ چون همین مقدار که وقتی با «قال» مواجه شد، بتواند احتمالات مختلف در مورد ریشه کلمه (قَوْل یا قِيلَ) را تشخیص دهد برای پاسخ‌گویی به نیازهای او کافی است. لذا این که می‌گوییم صرف در مشتش باشد، به این معنا نیست که مثلاً همه قواعد اعلال و ادغام و تخفیف و ... را با تفصیلش بداند؛ بلکه باید به اندازه کاربردی که دانش صرف دارد، بر مباحث آن مسلط شود و مهارت به کارگیری دانش و تحلیل صرفی واژگان را داشته باشد. مثلاً اگر با واژه‌ای مواجه شد که بر وزن «مفعّل» بود، باید بتواند وزن را تشخیص بدهد و احتمالات مختلف درباره چپستی واژه (اسم مکان، اسم زمان و مصدر میمی) را بتواند احصا کند. باید بداند که آیا «مَفْعَل» می‌تواند اسم آلت هم باشد یا خیر؟ نباید وزن «مَفْعَل» که مربوط به اسم آلت است را با «مَفْعَل» خلط کند و در تحلیل اسمی که وزن «مَفْعَل» دارد، اسم آلت را به عنوان یکی از احتمالات مطرح کند. همه طلبه‌ها قطعاً به این حد از تسلط صرفی نیاز دارند.

در لایه بعدی، بحث‌های معناشناسی، به‌خصوص در گرایش تفسیر مورد نیاز است و به طور کلی هر بحث صرفی که در معنا اثرگذار باشد برای فهم دقیق و عمیق متون دینی ضروری است. یک نگاهی هم که شاید بشود همین‌جا درباره آن گفت‌وگو کرد، رابطه اصول و صرف است؛ چون یک جاهایی این دو دانش با همدیگر تلاقی پیدا می‌کنند. مثلاً اصول فقه، درباره موضوع له هیات امر بحث می‌کند در حالی که دقیقاً صرف هم درباره مباحث معنایی ساختار فعل امر حرف‌هایی دارد. مقایسه دیدگاه‌های صرفیان و اصولیان در این‌گونه مباحث میان‌رشته‌ای می‌تواند برای طلبه مفید باشد؛ لذا این بحث‌ها نیز می‌تواند مورد نیاز طلبه باشد.

اما آن بحث‌های پشتیبان قواعد که به چرایی‌ها می‌پردازد لزوماً برای همه طلبه‌ها به کار نمی‌آید؛ اینها مسائلی هستند که همان رویکرد «صرف بما هو صرف» متکفل آن است. این که طلبه را شدیداً درگیر این مسائل کنیم که مثلاً فتحه بر یاء ثقیل بوده است و چنین و چنان، ممکن است مورد نیاز عموم طلاب نباشد.

سوابق نگارش علمی در زمینه دانش صرف

پرسش: اگر در زمینه دانش صرف تألیف یا فعالیت ویژه‌ای داشته‌اید، آن را معرفی بفرمایید.

پاسخ: با توجه به این که چند سالی است در دفتر تدوین متون، در گروه صرف هستیم، تقریباً هر کاری می‌خواستیم انجام دهیم، در آن فضا بوده است. وقتی کتاب «دانش صرف» را در سال ۱۳۹۶ ش شروع به تدریس کردم، اشکالاتی به ذهنم آمد که برای مؤلف محترم، آقای جزایری، فرستادم و از این طریق به تدریج وارد گروه علمی صرف شدم و از آن‌جا ارتباطمان با مرکز تدوین متون شکل گرفت. این کتاب یک بار نوشته شده بود، اما بارها مورد بازخوانی و ویراستاری قرار گرفت. در این بازخوانی‌ها ما بعضی از مطالب کتاب را تغییر می‌دادیم؛ مثلاً برخی از درس‌ها بر اساس پژوهش‌هایی که انجام می‌شد ۷۰ - ۸۰ درصد تغییر می‌کرد و بعضی از درس‌ها هم بود که تغییر چندانی در آن اتفاق نمی‌افتاد؛ چون ممکن بود گاهی ما یک نظری داشته باشیم و نویسنده صلاح نبیند که آن نظر را اعمال کند. مثلاً بحث اسم مصدر همین‌طور شد. ما اصلاً اسم مصدر را ما این‌گونه معنا نمی‌کردیم. احساس ما این است که اسم مصدر از «صرف ساده» و «جامع المقدمات» به بعد، کلاً استحاله شده است. البته خود همین مساله‌ای که عرض کردم هم یک حوزه پژوهشی است. ما هر دور که «دانش صرف» را دوره می‌کردیم و می‌رسیدیم به اسم مصدر، توقف می‌کردیم؛ چند هفته‌ای در مورد همین پنج شش خط داخل کتاب بحث می‌کردیم و عبور می‌کردیم تا دور بعد.

کتاب «دانش صرف» یک کتاب پشتیبان استاد هم داشت؛ اوایلش شاید نوشته‌های خود استاد سید حمید جزایری بود؛ نکاتی بود که وقتی داشتند کتاب را می‌نوشتند، برای پشتیبانی متن اصلی آنها را جمع‌آوری کردند. اما بقیه مطالبی که در ادامه آمده، نکاتی بود که ما در جلساتمان با رفت و برگشت‌هایی که بین اعضا می‌شد مطرح می‌کردیم و خروجی بحث‌ها گاهی نوشته می‌شد. این کتاب، الآن هم در دسترس است و در سایت گروه علمی صرف، بارگزاری شده و اساتید صرف می‌توانند از آن استفاده کنند. تمایل داریم که در مرحله بعد

بتوانیم این کتاب را به عنوان یک کتاب منسجم از طرف گروه علمی صرف چاپ کنیم اما به جهت این که هنوز بعضی از بخش‌های آن نیاز به پژوهش دارد و استادهای محکم‌تری می‌طلبند وارد این کار نشده‌ایم.

«دراسات فی اسلوب القرآن الکریم»، کتابی کاربردی و شایسته توجه در تحلیل صرفی و نحوی قرآن کریم

پرسش: در صحبت‌هایی که داشتید کتاب پشتیبان دانش صرف را به عنوان یکی از منابع قابل استفاده معرفی کردید. لطفاً منابع دیگری را که شایسته توجه آموزشی یا پژوهشی هستند هم معرفی بفرمایید.

پاسخ: یک سری کتاب‌ها هستند که زبانزدند و از آنها می‌گذریم، اما به‌طور خاص، کتاب «دراسات فی اسلوب القرآن الکریم» را خدمتتان معرفی می‌کنم. این کتاب که عبد الخالق عظیمه تألیف کرده، بسیار مغتنم است؛ هم از جهت صرف و هم از جهت نحو. جزو کتاب‌های اعجاب برانگیز است. او با همان امکانات محدود زمان خودش که ظاهراً هنوز، کامپیوتر نیامده بود، تمام مباحث صرفی و تمام مباحث نحوی را از قرآن استخراج کرده است. به عنوان مثال، اگر در صرف گفته شده که ما در زبان عربی، اسم و فعل و حرف داریم، این کتاب، همه اسم‌ها، فعل‌ها و حرف‌های قرآن را آورده است. بعد دوباره در مرحله بعدی فعل‌های قرآن را ذیل ماضی و مضارع و امر، به ترتیب حروف ریشه، دسته‌بندی کرده است. در بحث تغییرات لفظی، هر تغییر لفظی که در قرآن وجود دارد را همراه با ذکر مواضع آن آورده است. تمام ریشه‌های ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید از ابواب مختلف را به تفکیک دسته‌بندی و ذکر کرده است. یعنی شاید در طول این ۱۰ جلد کتاب «دراسات»، بارها قرآن دوره شده تا به آن‌چه که در نهایت، حاصل شده، رسیده باشد.

کاری که این کتاب در نحو انجام داده عجیب‌تر است. بر اساس عبارات قدما، آیاتی که مثلاً نمونه برای مفعول له است، آیاتی که مثال برای مفعول مطلق است، آیاتی که ممکن است مفعول مطلق باشد و ممکن است مفعول له باشد، آیاتی که مشتمل بر حال است، آیاتی که ممکن است حال یا مفعول مطلق یا مفعول له باشد را جمع کرده است. زیبایی این کتاب در آن است که قرائت‌های چهارده‌گانه قرآن در آن لحاظ شده است؛ یعنی فقط مبتنی بر قرائت حفص از عاصم نیست.

یکی دیگر از آن ویژگی‌های ممتاز این کتاب، آن است که در ابتدای ورود به هر بحث صرفی یا نحوی، حاصل و چکیده آن چیزی که دیدگاه قدماست، منتقل می‌کند. به تعبیر خودش مثلاً می‌گوید «دراساتُ فی اسم الفاعل». بعد ذیل این عنوان یک چکیده‌ای از مباحث اسم فاعل می‌گوید که آن چکیده از چند کتاب نحوی، غنی‌تر و مغتنم‌تر است و آدرس هر مطلبی را که ذکر می‌کند، ارائه می‌دهد. آدرس‌هایی که می‌دهد، از کتاب‌های معمولی نیست؛ از کتاب سیبویه است، از شرح مفصل ابن یعیش و امثال اینهاست. منابعش هم منابع قوی است.

آن کتاب، یک محتوای خامی است برای تعداد زیادی از پایان‌نامه‌ها. خودش در ابتدای کتاب، مقدمه‌ای دارد و می‌گوید:

من با نوشتن این کتاب احساس کردم در ۲۰ مورد، ادبا غلط ۱۰۰ درصد دارند؛ مثلاً می‌گویند ما فلان کلمه را در فلان نقش نداریم، در حالی که داریم.

سپس شاهد آن را بیان می‌کند. این دست از مطالب کتاب دراسات، می‌تواند محتوای خوبی برای پژوهشگرانمان باشد. مثلاً چند وقت قبل، من به مناسبتی داشتم درباره تفاوت تعدیه باب افعال و باب تفعیل مطلبی می‌نوشتیم. سؤال این بود که آیا «أَنْزَلَ» با «نَزَلَ» فرق دارد یا خیر؟ چرا در آیه «نَزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابُ بِالْحَقِّ مَصَدَّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِلَ»^{۱۵} برای کتاب، «نَزَلَ» را به کار می‌برد؛ اما درباره تورات و انجیل از تعبیر «أَنْزَلَ» استفاده می‌کند؟ آیا این دو، تفاوت معنایی دارند؟ من برای این که به پاسخ سؤال برسم نیاز به این داشتم که تمام فعل‌هایی که در معنای تعدیه هستند یا ادعا شده که چنین معنایی دارند را ببینم. این کتاب، منبع بسیار خوبی بود، چون کلمات قرآنی از باب افعال که معنای آنها تعدیه بود یا ممکن بود معنای تعدیه داشته باشند را به صورت دسته‌بندی شده آورده و این برای ما راهگشا بود. پس وقتی شما بخواهید نسبت به همین تفاوت تعدیه باب افعال و تفعیل که اقوال متعددی درباره آن وجود دارد به نتیجه برسید، می‌توانید از استعمالات قرآنی که در این کتاب آمده استفاده کنید.

موضوعات و مسائل نیازمند پژوهش در دانش صرف

محمد رضا مدرّسی^۱

توضیح

عناوین زیر که توسط حجّت الاسلام و المسلمین محمد رضا مدرّسی تهیّه شده، برگرفته از جلسات گروه علمی صرف در مرکز تدوین متون درسی حوزه‌ها علمیه است. این عناوین، محصول مباحثات مدرّسان و پژوهشگران دانش صرف است که به صورت پرسش مطرح می‌شود. برخی از این عناوین، موضوع و برخی دیگر مساله هستند. نه این عناوین، همه دغدغه‌های گروه علمی صرف است و نه موضوعات پژوهشی صرف، محدود به این پرسش‌هاست؛ بلکه این پرسش‌ها نشان‌دهنده دغدغه‌های یکی از اعضای گروه علمی صرف است که آن را از مجموع مباحثات گروه، یادداشت کرده و این یادداشت ارزشمند را در اختیار مجله نهاده است تا به عنوان پیوست گفت‌وگوی علمی منتشر شود. روشن است که برای تبدیل این پرسش‌ها به موضوع مقاله یا پایان‌نامه، نیاز به ویرایش و تأمل است؛ در واقع این پرسش‌ها سر نخ‌هایی برای پژوهش‌اند.^۲

موضوعات و مسائل نیازمند پژوهش در دانش صرف

۱. عناوین مرتبط با رؤوس ثمانیه صرف

- دیدگاه ادیبان و اصولیان نسبت به تعریف اسم، فعل و حرف چه شباهت‌ها و چه تفاوت‌هایی دارد؟ علت این اختلاف چیست؟
- چه مباحثی درباره حروف معانی در کتب صرفی، بررسی شده است؟
- پیشینه زبان عربی چیست و نحوه شکل‌گیری آن چگونه بوده است؟

۱. عضو گروه علمی صرف، مرکز تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه.

۲. توضیح از ویراستار علمی مجله.

۲. عناوین مرتبط با بنای کلمات

- کلمه هم‌خانواده در زبان عربی با چه اصطلاحی تعبیر می‌شود و چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟
- نگاه مرحوم مصطفوی در کتاب «التحقیق فی مفردات القرآن» به ریشه کلمات چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ آیا نگاه ایشان همان نگاه ابن فارس در معجم مقاییس اللغة است؟
- اقوال و ادله در تقسیم‌بندی کلمات به ثلاثی، رباعی و خماسی چیست؟

۳. عناوین مرتبط با وزن

- آیا مساله وزن، اعتبار ادیبان است یا پیشینه دیگری دارد؟
- چرا نسبت به کلماتی همچون «قولوا» و «مُتُوا» از سوی ادیبان، اعتبار وزن نشده است؟

۴. عناوین مرتبط با کلیات فعل

- مراد از حَدَّث چیست و آیا هر کلمه‌ای که بر حدث دلالت کند، مصدر است؟
- آیا نزاع اصل بودن مصدر یا فعل، آثار عملی هم دارد؟
- در سیر اشتقاقی ماضی، مضارع، امر، مجهول، مصدر و مشتقات اسمی چه اقوالی وجود دارد؟
- آیا صیغه‌های متَّحد الشکل مانند «ذهبتما»، «تذهبان» و «اذهبا» مشترک لفظی است یا همانند صیغ متکلم، اساساً جنس در آن لحاظ نشده است؟
- در مباحث صرفی، افعالی که همراه با فاعلند را یک کلمه در نظر می‌گیرند یا دو کلمه؟
- معیار تقسیم فعل به ماضی، مضارع و امر چیست؟
- آیا تقسیم‌بندی چهارده‌گانه صیغ، در بین قدما هم وجود داشته یا از توسط متأخران ایجاد شده است؟

هـ) عناوین مرتبط با فعل مضارع

- اقوال ادیبان درباره زمان فعل مضارع و ثمرات این نزاع چیست؟
- اقوال و ادله ادیبان نسبت به زمان فعل مضارع در هنگام دخول لام بر آن کدام است؟
- چه دیدگاه‌هایی درباره منشأ و مبدأ اشتقاق فعل مضارع وجود دارد؟

- استمرار که جزو مدلول فعل مضارع است، چه نسبتی با زمان حال یا آینده فعل مضارع دارد؟
- اگر قرینه‌ای برای تعیین زمان حال یا آینده در کاربری فعل مضارع نباشد، چگونه باید این زمان را معنا کرد؟
- تفاوت معنایی سین و سوف چیست؟
- چرا حروف مضارعه، چهار حرف «اتین» است؟

۵. عناوین مرتبط با فعل امر

- آیا دیدگاه‌های اصولیان درباره فعل امر (همچون دلالتش بر وجوب یا دلالتش بر جواز تراخی) در ادبیات نیز مطرح شده است؟
- آیا تفاوتی در ترجمه «امر به لام» و «امر به صیغه» وجود دارد؟ به بیان دیگر، آیا فهم عرب از امر به لام و امر به صیغه متفاوت است؟
- آیا امر به صیغه، اصلی مستقل است یا برگرفته از امر به لام است؟
- آیا صیغ مخاطب هم امر به لام دارند؟
- آیا برای فعل امر، زمان در نظر گرفته شده است؟ اقوال ادبا پیرامون آن چیست؟

۶. عناوین مرتبط با فعل مؤکد

- آیا بین نون تاکید خفیفه و ثقیله تفاوت معنایی وجود دارد یا صرفاً تفاوت این دو، لفظی است؟
- آیا نون تأکید خفیفه، برگرفته از نون تأکید ثقیله است یا قسمی جداگانه است؟
- آیا نون تأکید، همیشه مفید تأکید است حتی در اسلوب «إِذَا» شرطیه؟ در آن اسلوب، چه چیزی تأکید می‌شود؟ (شرط یا تعلیق جزاء بر شرط یا ...)
- چنانچه حذف مفعول به، اقتضای باشد آیا همچنان فعل، متعدی حساب می‌شود؟
- تفاوت تأکید نون تأکید با تأکید در اسلوب‌های دیگری همچون قَسَم، تابع تأکید و «إِنْ» چیست؟

۷. عنوان مرتبط با فعل لازم و متعدی

- آیا بین تعدیه خاصه و تعدیه در ابوابی مانند «خرجتُ به» و «اخرجتُه» تفاوت معنایی وجود دارد؟

۸. عنوان مرتبط با فعل مجهول

- ادیبان در برخی از فعل‌های مجهول، ادعای معنای معلوم کرده‌اند؛ آیا حقیقتاً این افعال مجهول با افعال مجهول دیگر، تفاوت معنایی دارند یا این که نوعی اعتبار ادبی است؟

۹. عنوان مرتبط با فعل ثلاثی مجرد

- باب‌های «فَعِلَ يَفْعُلُ»، «فَعُلَ يَفْعُلُ» و «فَعُلَ يَفْعُلُ» کم کاربردند یا بی کاربرد؟ چرا؟

۱۰. عناوین مرتبط با فعل ثلاثی مزید

- سیر اشتقاقی افعال ثلاثی مزید چگونه است؟
- حذف همزه باب افعال در فعل مضارع به جهت تجمع دو همزه در صیغه سیزدهم، مستند به چیست؟

۱۱. عناوین مرتبط با معنای ابواب

- آیا رفتن فعل‌ها به این معنا در باب افعال، سماعی است یا قیاسی؟
- تفاوت تعدیه باب افعال و تفعیل چیست؟
- آیا «كُوِّتُ» با «اعرقتُ» هر دو می‌توانند هم به معنای روکردن به مکان باشند و هم ورود به مکان؟ یا این که باب افعال برای دخل است و باب تفعیل برای توجه؟
- چرا برخی از افعال ثلاثی مزید، معنای ثلاثی مجرد دارند؟
- معنای سلب در ابواب مزید، چگونه قابل تصوّر است؟ مثال‌های واقعی آن کدام است؟
- مفهوم «روح معنای ابواب» که در بیان برخی کارشناسان همچون مرحوم مصطفوی آمده، چه قدر قابل اثبات است؟
- فِعال و مفاعله چه تفاوت معنایی دارند؟
- معنای مشارکت در ابواب مزید، چه گونه‌هایی دارد؟
- معنای مشارکت در باب مفاعله با افتعال و تفاعل، چه تفاوتی دارد؟
- قاعده تبدیل «تدارک» به «ادارک» در باب تفاعل و تفعّل از جهت ریشه‌ها، صیغه‌ها و ساختارها چه پشتوانه‌ای دارد؟ استعمالات واقعی آن کدام است؟
- حقیقت معنای مطاوعه چیست و مطاوعه نحوی و صرفی چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟
- ابواب مختلف مزید از حیث مطاوعه چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟
- تفاوت معنای صیروت در باب تفعّل با باب استفعال چیست؟

- ابدال در باب افتعال چه گستره‌ای از حیث کاربری دارد؟
- ابواب ثلاثی مزید غیر مشهور چه مقدار کاربرد دارند؟
- حقیقت الحاق در عربی چیست؟

۱۲. عنوان مرتبط با کلیات تغییرات لفظی

- آیا تغییرات لفظی بر صیغه اوّل عارض می‌شود و بقیه تابع همان صیغه اول است؟ یا در هر صیغه، تغییرات لفظی به صورت مستقل اعمال می‌شود؟

۱۳. عناوین مرتبط با ادغام و مضاعف

- آیا بین «زلزل» و «زل» ارتباط اشتقاقی وجود دارد؟ ادله فائنان چیست؟
- چه ارتباطی بین مضاعف بودن یک ریشه و معنای آن وجود دارد؟
- معیار تشخیص حروف متقارب چیست؟ چه حروفی متقارب هستند؟
- ابدال در مضاعف‌ها چه حدود و ثغوری دارد؟
- معیار اجرای ادغام متقاربین در یک کلمه، عدم لبس است؛ ضابطه تحقق و عدم تحقق لبس چیست؟
- آیا حصر مضاعف در «سنضدد» صحیح است؟
- آیا حذف در کلمات مضاعف، سماعی است یا قیاسی؟
- آیا حذف مضاعف شامل امر هم می‌شود و یا اختصاص به ماضی دارد؟
- آیا حذف مضاعف مربوط به باب خاصی است؟
- اقوال ادیبان درباره حقیقت ادغام چیست؟
- آیا مشدد، دو حرف است یا یک حرف؟
- آیا ادغام، تبدیل شدن دو حرف به یک حرف است؟
- آیا ادغام متقاربین ترکیب یک ابدال است و یا یک ادغام است؟

۱۴. عناوین مرتبط با تخفیف و مهموز

- آیا قاعده تبدیل قارئ به قاری صحیح است؟
- قواعد تخفیفی که در کتاب صرف ساده آمده و در دانش صرف نیامده، کدام است؟ آیا این قواعد صحیح است؟

۱۵. عناوین مرتبط با اعلال و معتل

- شعر شیخ بهایی نسبت به أبواب ثلاثی مجرد معتل، با چه نقض‌هایی روبه‌رو می‌شود؟
- مضارع‌های مفتوح‌العینی که مشمول قاعده دوم اعلال (مانند یوعد و یعد) می‌شوند، کدامند؟
- تبدیل مصدر بر وزن فعل به علّة در ریشه‌های مثال، سماعی است یا قیاسی؟ وجوبی است یا جوازی؟

۱۶. عنوان مرتبط با اسامی ثلاثی، رباعی و خماسی

- آیا اوزان ثلاثی، رباعی و خماسی اسمی، همانی است که در کتاب صرف ساده بیان شده یا اوزان دیگری هم هست؟

۱۷. عناوین مرتبط با مذکر و مؤنث

- رویکرد ادیبان نسبت به کلماتی همچون حمزه و معاویه از حیث تذکیر و تأنیث چیست؟
- دلایل اعتبار تذکیر و تأنیث در مذکرها و مؤنث‌های مجازی کدام است؟
- آیا مصادر، مذکّرند یا مؤنث؟

۱۸. عناوین مرتبط با مفرد، مثنی و جمع

- حقیقت تغلیب در زبان عربی چیست؟
- چه اقوالی در جمع قلّة و کثرة وجود دارد؟
- حقیقت اسم جمعی جنس و قسیم‌های آن چیست؟

۱۹. عنوان مرتبط با منسوب

- معنای نسبت در منسوب‌های دارای یای مشدّد با امثال وزن فَعَال یا فاعل چه تفاوتی دارد؟

۲۰. عناوین مرتبط با مصغّر

- استعمال کلمات مصغّر در آیات و روایات، چه گستره‌ای دارد؟
- تصغیر ترخیم و غیر ترخیم چه تفاوتی دارند؟

۲۱. عنوان مرتبط با کلیات مشتق و جامد

- سیر اشتقاقی ساخته شدن مشتقات اسمی چیست؟

۲۲. عناوین مرتبط با مصادر

- معنای مصدر میمی چیست؟
- آیا مصدر مجهول، حقیقت دارد؟
- اسم مصدر در نحو، صرف، لغت و اصول چه تفاوتی دارد؟
- معنای مصدر صناعی چیست؟

۲۳. عناوین مرتبط با اسم فاعل

- آیا ساخته شدن اسم فاعل از هر ریشه، سماعی است یا قیاسی؟ چه ریشه‌هایی اسم فاعل دارند؟
- معنای ثبوت و حدوث در اسامی فاعل چه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟
- فعیل به معنای اسم فاعل چه تفاوتی با اسم فاعل دارد؟
- آیا ضمائر مستتر در اسم فاعل می‌تواند حاضر هم باشد؟
- آیا کلماتی همچون «جریح» و «رکوب»، صفت مشبّه‌اند یا اسم مفعول یا هیچ کدام؟
- آیا مصدری که به معنای اسم مفعول به کار می‌روند، استعمالشان مجازی است؟

۲۴. عناوین مرتبط با صفت مشبّهه

- معنای ثبوت در صفت مشبّهه چیست و گونه‌های آن کدام است؟
- چه ریشه‌هایی دارای صفت مشبّه‌اند؟

۲۵. عناوین مرتبط با اسم مبالغه

- آیا مبالغه اسمی فقط دال بر مبالغه کمی است یا کیفی هم هست؟
- راه‌های تشخیص اسم مبالغه بودن یا صفت مشبّهه بودن دو وزن فعیل و فِعول کدام است؟

۲۶. عناوین مرتبط با اسم تفضیل

- آیا همه اسم‌های تفضیل، مؤنث بر وزن «فُعلی» دارند؟
- آیا از آن‌چه دال بر رنگ است، اسم تفضیل ساخته می‌شود؟

۲۷. عناوین مرتبط با اسم مکان و زمان

- وزن مفعَل و مفعِل مانند «مسجِد» و «مسجِد» چه تفاوتی معنایی دارند؟
- اوزان اسم آلت (سه وزن مشهور با غیر آن) چه تفاوت معنایی دارند؟